

زیر درختان زیتون

رونمایی از کتاب «مسیح در قصر»

گروه هنر؛ نشست آیین رونمایی کتاب «مسیح در قصر» که اختصاص به خاطرات سرتیپ علی اصغر کورنگی؛ رئیس سابق زندان قصر دارد و به کوشش مهسا جزینی گردآوری شده، در تالار فرهنگ سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران برگزار شد.در ابتدا «کاظم موسوی‌بجنوردی» گفت: من سرتیپ کورنگی را اولین‌بار در زندان قصر دیدم، وقتی زیر اعدام بودم. سلول اعدامی، نزده‌ای است تا داخلش قابل‌رویت باشد. او گفت که تو را اعدام نمی‌کنند، تو نوه آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی هستی و اعدامت نمی‌کنند. او با ما که زندانیان سیاسی بودیم همکاری محرمانه هم می‌کرد، مثلا شنود را لو می‌داد و خبر می‌داد که مواظب باشید، حرف‌هایتان شنود می‌شود. البته بعد از ایشان بازجویی می‌کنند و ماجرا لو می‌رود. در هنگام بازجویی هم ایشان نمی‌تواند دروغ بگوید و در توجیه کارشانی می‌گوید من این کار را کردم که اینها به حکومت اعتماد پیدا کنند. به‌هرحال او به‌خاطر همین ماجرا یک ماه زندانی شد.او ادامه داد: آقای کورنگی فقط به کارهای نیک انسانی گرایش داشت و اگر ما به دینداری و همین اسلام کنونی از این نقطه‌نظر نگاه کنیم می‌بینیم مبنای اخلاق، عقل است نه دین. البته دین هم روی اخلاق صحه می‌گذارد و آن را تقویت می‌کند، اما پایه حسن و قبح عمل، عقل است.در ادامه این نشست، «علی اصغر کورنگی»، پشت تریبون رفت و با تشکر از مهسا جزینی، نویسنده کتاب «مسیح در قصر» و کتابخانه ملی آرزو کرد که این رونمایی کتاب به خودنمایی تبدیل نشود. او گفت: کلا زندان نقطه شمیزنکننده و کراهِت‌آوری است. آن‌وقت‌ها که رئیس زندان بودم و گاهی به مدرسه بچه‌ام می‌رفتم، تا می‌شنیدند که من رئیس زندانم، ناگهان همه‌جا سکوت می‌شد.

انگار عزرائیل دیده‌اند. زندانبان هم نماینده همین لفظ است و همان مختصات را دارد. اما دلا معاش چن کان که گر بلغرد پای/ فرشته‌ات به دو دست دعا نگه دارد. و من واقعا این فرشته‌ها را در جریان انقلاب دیدم. من سرتیپ زمان شاه بودم، از او نشان و مدال داشتم، اما فرشته‌هایی مثل آقای حجتی و… مرا از هر خطری مصون نگه داشتند. کورنگی درباره رسوم غلطی که در زندان وجود داشت و تلاشش برای ازبین‌بردن آن سخن گفت و اظهار کرد: یکی از این رسوم، دادن القاب زشت به زندانیان بود. من از بلندگوس عمومی زندان اعلام کردم که هیچ‌کس حق ندارد به کسی توهین کند. یکی دیگر از کارهایی که کورنگی به آن اشاره کرد، خلاصه‌کردن کتابی با عنوان «شما خیلی بهتر از آن هستید که خیال می‌کنید» بود. او گفت: «من هفت‌ای دویار خلاصه این کتاب را برای زندانیان می‌خواندم. یک‌بار آمدند و گفتند آقای طالقانی با تو کار دارن. من به حیاط رفتم و دیدم ایشا مشغول قدم‌زدن است. من به من گفت این کارتان خیلی خوب است و حتماً آن را ادامه دهید. من هیجان‌زده شدم و در برابر چشم همه زندانبان دست ایشان را بوسیدم و هیچ ابایی هم نداشتم که بگویند رئیس زندان دست آیت‌الله طالقانی را بوسیده است. زمانی که من زندان را تحویل گرفتم، ۳۰ نفر در انفرادی بودند، اما من در عرض چهار سال و ۹ ماه کاری کردم که دیگر یک نفر در انفرادی نبود. حتی یک تبعیدی هم نداشتم، مگر یک نفر در زندان سیاسی که آن هم جلوش را گرفتم. یادم هست وقتی به نزد آیت‌الله منتظری که خدا ایشان را رحمت کند، بیسار مرد بزرگواری می‌داد. او به ما واقعاً درس می‌داد. اما من در زندان ۹ کارگاه راه انداختم که زندانبان خودشان آنها را ساختند و به یک مرکز توریستی تبدیل شده بود. او ادامه داد: یادم هست یک‌بار یک استاد دانشگاه از سورین فرانسه به بازدید زندان آمد و شفره را در دست یکی از زندانیان دید که داشت چرم می‌برد. گفت این مرد چه کرده؟ گفتیم جیس ابد است. گفت پس شما چطور چنین وسیله برنده خطرناکی را به دست او داده‌اید؟ بعد آمد و در دفتر یادبود زندان نوشت صبح از دانشگاه بازدید کردم و روح زندان را در آنجا دیدیم. اما غروب از زندانی بازدید کردم که می‌رود دانشگاه شود. حیف که آن دفتر یادبود که از طرف کسانی که خوششان را به انقلاب سنجاق کردند سوزانده شد. انتقال زندانیان ملی– مذهبی به تهران دیگر موضوعی بود که کورنگی به آن اشاره کرد: قرار بود آقای بازگان، سحایی و… را از زندان بربورد چند روزی به تهران بیاورند و دوباره به زندان‌های یکی از شهرها بفرستند. نصرت‌الله امینی، شهردار وقت تهران در زمان دکتر مصدق، به من گفت فلانی، من و الهیار صادق از بیرون تلاش می‌کنیم و تو از داخل تلاش کن تا این اتفاق نیفتد و این دوستان در تهران بمانند. من به بهانه‌ای سراغ تیمسار مبصر رفتم، مبصر گفت این‌بیهان چیزی نیست که تو به‌خاطرش تا اینجا آمده‌ای، بگو چه می‌خواهی؟ گفت من زندان ملی– مذهبی را که می‌خواهید به شهرستان بفرستید کار اشتباهی است. می‌روند و آنجا را هم آلوده به مبارزه می‌کنند. گفت این هم حرف تو نیست، می‌خواهی آنها در تهران بمانند؟ گفتم بله، گفت جا ندارم. من به ایشان گفتم جای ایشان را درست می‌کنم و بابت آن نگران نباشید. سپس «محمدجواد حبیبی‌کرمانی» هم با ذکر خاطراتی از زندان، با تأیید صحبت‌های بهشتی، امر به‌معروف و نهی‌ازمنکر را مسئله‌ای دورطرفه دانست و گفت نباید در این شرایط کسی را مقصر اوضاع نامساعد کشور دانست، زیرا همه مسئول و مقصرند.

در پایان، فیلم مستند «از قصر تا تجریش» به نمایش درآمد.

بهناز شیربانی؛ نیکی کریمی از جمله هنرمندانی است که در طی سال‌ها بیشترین فعالیت را در زمینه عکاسی داشته و خبرهای نمایشگاه‌هایش در ایران و خارج از کشور برای علاقه‌مندان سینما و آتاراش جذاب بوده و هست. این‌بار کریمی در موقعیتی دیگر در کنار همکارانش در سینما قرار گرفته و دیسری چهارمین جشن عکاسان سینمایی ایران را عهده‌دار شده است. قطعاً در آستانه برگزاری جشن عکاسان سینما، خواندن نقطه‌نظرات نیکی کریمی از زاویه دید یک عکاس و حضورش در یک جمع صنفی برای بسیاری جالب توجه خواهد بود.

سال‌هاست که کارهای مختلفی مثل نویسندگی، کارگردانی، بازیگری، عکاسی و ترجمه را انجام می‌دهید. کدام به دیگری برای شما ارجحیت دارد؟
تقریبی که از خودم و فعالیت‌هایم می‌توانم ارائه بدهم این است؛ آدمی هستم که فکر می‌کنم و فکرکردن من از طریق هنری که در آن مشغول هستم بازتاب‌های مختلفی پیدا می‌کند، از جمله بازیگری، کارگردانی، عکاسی و ترجمه. اینها چیزهایی است که به آنها علاقه دارم و برایشان وقت می‌گذارم. دوست دارم آنها را با هم‌نسلانم یا آدم‌هایی که شبیه من فکر می‌کنند بیان کنم.

از سال‌های ورود به سینما، عکاسی را هم به طور جدی دنبال کردید. چرا عکاسی برای شما اهمیت پیدا کرد؟

عکاسی یکی از هنرهای موردعلاقه من و یکی از بخش‌های سینماست. نزدیک به ۲۵ سال است که عکاسی می‌کنم. عکاسی را به عباس کیارستمی شروع کردم و در همه این سال‌ها به علاقه دنبال کردم

آیا هیچ‌وقت به عکاسی فیلم هم فکر کرده‌اید؟

خیر، هیچ‌وقت به عکاسی فیلم فکر نکردم. عکاسی را خیلی شخصی می‌بینم، عکاسی همیشه ذهنم را مشغول می‌کند و با علاقه دنبالش می‌کنم.

به کدام‌یک از شاخه‌های عکاسی علاقه‌مندید؟
به تمام زمینه‌های عکاسی علاقه دارم. عکاسی فیلم را هم نگاه می‌کنم. کارهایی که بچه‌ها انجام می‌دهند و حتی عکاسی پرتره برایم جذاب است و انواع عکاسی‌ها را دوست دارم.

با دیدنیم کمی به شرایط عکاسی فیلم در سینمای ایران اشاره کنیم، شما تعامل زیادی با عکاسان سینما

هنر

نیکی کریمی: عکاسی همیشه ذهنم را مشغول می‌کند



و بازتاب‌هایش در نمایشگاه‌هایی که برگزار شده قابل مشاهده است.

دارید و برای انتخاب عکاس فیلم‌هایتان انتخاب عکاسان حرفه‌ای در اولویت است. چه بخشی از عکاسی فیلم برای شما جذاب است؟
در سینمای ایران عکاسان حرفه‌ای و خوبی داریم که واقعاً زحمت می‌کشند و کار می‌کنند. نگاه و دید هنری‌شان برای من همیشه جذاب بوده و با خیال راحت کارم را به آنها می‌سپارم و به نظرم در این زمینه بچه‌ها زحمت می‌کشند.

به‌عنوان دبیر چهارمین جشن عکاسان سینما چه بخشی از برگزاری این جشن برای شما پررنگ‌تر است و چه تفاوتی با سالیان پیش خواهد داشت؟
قبول کردم دبیر جشن باشم به این دلیل که اکثر اشخاصی را که عکاسی سینما را به‌طور حرفه‌ای

انجام می‌دهند می‌شناسم و زمانی که دبیری جشن به من پیشنهاد شد قبول کردم و تشکر می‌کنم که من را برای این بخش انتخاب کردند. اما به‌طورکلی یکی از مشکلاتی که کارهای سیستماتیک در ایران با آن روبه‌رو است این است که اساس و ساختار بسیاری از اتفاقات سال‌هاست که شکل گرفته و امکان تغییر بسیار محدود است. تشکلاتی مثل خانه سینما یا انجمن‌های صنفی نیز به نظر من غالباً با چنین ساختاری شکل گرفته‌اند، بااین‌حال من سعی خودم را می‌کنم که در حد توانم در سمت دبیری جشن چهارم انجمن عکاسان سینمای ایران اتفاقات خوبی حاصل شود. به نظر من چیزی که مهم است، ذات عکاسی است که باید روی آن تمرکز کرد و البته عکاسانی که باید از تلاش یک‌ساله آنها تقدیر و آتارشان را با دقت و منصفانه داوری کرد.

از آینده نزدیک باز هم نمایشگاهی خواهید داشت؟

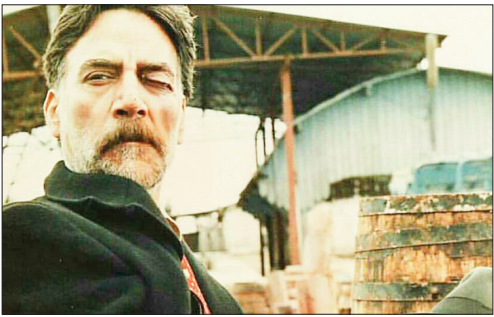
این یکی از بخش‌های وجود من است و ادامه خواهم داد و باز نمایشگاه خواهم گذاشت.

از دوری مسابقات عکاسی، خصوصاً عکاسی فیلم، گاهی این سؤال پیش می‌آید که آیا عکاس‌های سیاه‌وسفید که فیلم‌هایشان رنگی فیلم‌برداری شده یا برعکس قابل رقابت با سایر آثار هستند و آیا می‌توان چنین حقی را برای عکاسش قائل بود که طبق سلیقه عکس‌هایش را ارائه بدهد یا خیر. نظر شما در این مورد چیست؟ اینکه فیلم‌های رنگی عکس‌های سیاه‌وسفید ارائه بدهند و برعکس.

به نظر من هیچ عکس سیاه‌وسفید و رنگی‌ای فرقی نمی‌کند، چراکه فقط زاویه دید عکاس مهم است و ثبت لحنه‌ای که اتفاق افتاده است. بنابراین از نظر من فرقی نمی‌کند.

به یاد هادی اسلامی

«نوری» خبر نگار فیلم «سرب»



فیلم‌های «آوار» (سیروس الوند-۱۳۶۴)، «میهمانی خصوصی» (حسن هدایت-۱۳۶۵) و «بهار در پائیز» (مهدی فخیم‌زاده-۱۳۶۶) که فیلم‌های خوب و آبرومندی بودند، به‌دلیل تعدد شخصیت‌ها و فیلم‌های «معما» (حسین زندیاف-۱۳۶۵)، «آشپانه مهر» (جلال مقدم-۱۳۶۶)، «مقاومت» (احمد نیک‌آذر-۱۳۶۶)، «چهره‌های برای رباب» (سیامک شایقی-۱۳۶۶) به‌دلالی‌بی چون مشکلات فیلم‌نامه‌ای نقش و ساختار، موقعیتی برای اسلامی در بازیگری به‌حساب می‌آیند.

در سال ۱۳۶۷ مسعود کیمیایی، فیلم‌سازی قدیمی که در آفریدن نقش‌های ماندگار و تأثیرگذار و همچنین شرایط مناسب برای بازیگر کارنامه‌ای پرپار داشت، پس از فیلم «بغ و ابریشم» (۱۳۶۴) که توفیقی نیافت، در فیلم بعدی‌اش «سرب» قصد داشت با ساخت یک فیلم خوب به دوران اوج آتارش در دهه ۵۰ دست یابد. برای نقش نوری خبرنگار (پس از متخی شدن حضور فرامرز صدیقی) سراغ اسلامی رفت. برای اسلامی که تا آن زمان به غیر از موارد معدودی (تظیر جلال مقدم و سیروس الوند) با کارگردانی‌کار کرده بود که فیلم‌های اول و دومشان را می‌ساختند، بازی در نقشی خاص که خوب نوشته شده است و حضور در کنار کارگردانی که در بازی‌گرفتن روش منحصره‌فردی داشت، فرصتی مغتنم بود که نتیجه‌ای درخشان در پی داشت. نقش «نوری» با فراز و فرودهای خاص، دیالوگ‌های تأثیرگذار، گریمی متفاوت و بازی درست و متناسب تبدیل به اوجی در کارنامه اسلامی شد که در کمتر نقشی به این میزان توفیق دست یافت. سکانس‌های «ارتباط نوری با بچه‌های جلوی سینما پس از کتک‌خوردن»، «خلوت نوری در اتاقش که با آمدن حاج مهدی عکس رنش را روی میز برمی‌گرداند» و «جلوگیری از سوارشدن دانیال به لنج در اسکله» جزء لحظات ماندگار بازی اسلامی در فیلم است، حضورش در سکانسی که مونسن، همسر دانیال، روی لنج در حال ضجه‌زدن است و دانیال را صدا می‌کند. نوری (اسلامی) که برای اثبات بی‌گناهی برادر باید دانیال را به دادگاه ببرد، درحالی‌که جلوی دانیال ایستاده، لحظه‌ای اشک به چشم می‌آورد و نگاهش را به آرامی به دریا می‌دوزد و با پشت دست سعی در پنهان‌کردن بغضش دارد. بازی دقیق و فوق‌العاده اسلامی در تلقیف دو حس متضاد خشونت ظاهری و عطفوت پنهان یکی از تأثیرگذارترین سکانس‌های سینمای ایران را رقم می‌زند. خود اسلامی نیز در سال ۷۲ (احدود چند ماه قبل از مرگش) در گفت‌وگویی «سرب» را انتها فیلمی می‌داند که از آن رضایت کامل دارد. اسلامی در جشنواره هفتم فجر برای بازی در این نقش کاندیدای جایزه بهترین بازیگر شد که متأسفانه به دلایلی به جایزه دست نیافت. «شاخه‌های بید»

رقابت «شهرزاد»، «پایتخت ۵» و «لیسانسه‌ها ۲» در جشن حافظ

زمانی، مهدی سلطانی و امیرحسین فتحی در «شهرزاد» و علیرضا کمالی در سربال «نفس» هم به‌عنوان بهترین بازیگران مرد درام معرفی شدند. نامزدی‌های بخش بهترین فیلم‌نامه‌ها نیز عبارت‌اند از: «پایتخت ۵» (سرپرست نویسندگان: محسن تابنده)، «در جست‌وجوی آرامش» (عباس نعمتی، حمید طاهری و صادق خوشحال)، «شهرزاد» (حسن فتحی، نغمه ثمینی)، «لیسانسه‌ها ۲» (سروش صحت و ایمان صفایی) و «نفس» (سرپرست نویسگان: جلیل سامان). همچنین نامزدهای بخش بهترین کارگردانان عبارت‌اند از: بهرنگ توفیقی (عقیق)، جلیل سامان (نفس)، حسن فتحی (شهرزاد)، سام قریبان (عالیچناب)، سامان مقدم (دوباره‌بید)، و سیروس سهرزاد (پایتخت ۵). مجتبی یازدها در «سایه‌بان»، سینمایی تلویزیونی حافظ روز دوشنبه (۲۲ مرداد) برگزار می‌شود.

ادامه از صفحه ۹

ناگزیر از گشتن

فقط هم انکار من در این اثر جادو شدم که این صحنه‌ها را خلق کنم. اولی‌اش را برایتان بگویم. در صحنه برج، همه بزرگان دعوت شدند در زندان. یک‌باره به آنها می‌گوید با خدا صلح کنید. یک‌سری قاتل می‌آیند و کلوی همه را می‌برند. اولین چیز این است که باید زمین بزنند و به شکل مثلاً طبیعی بال‌بال بزنند. آنها شروع می‌کنند اتفاقاً با یک موسیقی خیابانی کاملاً تکنو می‌رقصند و رقصشان، مرکشان است. این به نظرم اتفاق جذابی در تاتار ما بود. بعد می‌رسیم به کاراکتری مثل دوک باکینگهام. دوک باکینگهام در صحنه تبدیل به تاتار می‌شود؛ اساساً بازیگر از نقش خود بیرون می‌آید و بعد می‌گوید شاهد یک صحنه تاتار باشید و این صحنه را با جدیت بازی می‌کنند؛ اما صدای کشیده‌شدن یک خنجر و رگ‌هایی که پاره می‌شوند و این بازیگر فقط دارد به صدا واکنش مرک نشان می‌دهد. این به نظرم باز یک صحنه خیلی خوب برای کشتن است؛ ولی شاعرانه. مرگ من که شما دوستش نداشتید، مرگ لیدی آن است. لیدی آن می‌آید یک شـوخی می‌کند؛ چون لیدی آن قاتل نیست و اساساً برای قتل زاده نشده است. مگر همه کاراکترها می‌توانند قتل کنند؟ حتی گاهی وقت‌ها ما از کسی هم نفرت داشته باشیم، حتماً به این عمل نمی‌انجامد که ما او را بکشیم. فقط ممکن است تا آخر عمرمان از یک نفر متنفر باشیم. لیدی آن برای مرگ ساخته نشده، فقط می‌آید شوخی می‌کند که من آن جایی را که الان دست تو است، زهرآلود کردم و ریچارد خیلی راحت نگاه می‌کند و می‌گوید اما من خیلی رو با تو بازی می‌کنم و آن جایی که دست تو است، اتفاقاً زهرآلود است و با خدا صلح کن. در آن صحنه زمین می‌افتد و این آدم شروع می‌کند شعری از لورکا را می‌خواند. چون می‌دانید که در نمایش‌نامه من برخلاف آن هیولایی که در نمایش‌نامه شکسپیر وجود دارد، کاراکتر اصلی من کتاب می‌خواند. اساساً معرفی طولانی ابتدای نمایش این است که یک نفر فقط دارد کتاب می‌خواند و از قضا آخرین کتابی که در دستش است، کتاب شهریار اثر مایکاولی است و آن را کتاب مقدس خودش می‌داند؛ چون شهریار کتابی است درباره اینکه چگونه می‌توان حکومت کرد، چگونه آن را حفظ کرد و چگونه این حکومت رو به زوال می‌رود و به نهایت نابد می‌شود؛ بنابراین من می‌خواهم بگویم این لحنه‌ای که لورکا می‌خواند، پیشنهاد و انتخاب درستی بود.

بازی اتفاق افتاد، در حد و اندازه و قواره این شخصیت لیدی آن نبود؛ خیلی ضعیف اجرا شد. من باور نکردم، خیلی مصنوعی بود. کسانی که همراه من هم بودند هم باور نکردند.
خوشحالم که امروز دهمین روز اجرای ماست و ما برای ۲۰ اجرای بعدی باید حتماً به این توصیه تو گوش دهیم. حتماً ما باید برای اجرا فکر کنیم که این صحنه را قدرتمندتر کنیم.

برای اینکه متن را با وضعیت کنونی جامعه خودمان تطبیق دهی، دیالوگ‌ها با موقعیت‌هایی را خلق کردی و دوستی که برخی از آن دیالوگ‌ها به نظر زیادی رو و در سطح است. اشکال ندارد رو باشد، اینها باعث می‌شود که من مخاطب بگویم این اصلاً زومی نداشت که این قدر رو بگوید؛ چون کار خودش گویا است و همه چیز شفاف است. موقعیت‌ها، آدم‌ها و شخصیت اصلی، کسی مثل ریچارد، آدمی که شاید یک شخصیت پلید مدرن امروزی است، اینها را ما داریم می‌بینیم. چرا به شعار نزدیکش کردی؟

من کار سختی را دارم در تاتنر انجام می‌دهم و این‌ا اجرای این کار خیلی سخت است. خیلی راحت است که من فقط بخوام به یک تماشاگر غیرمتخصص فکر کنم «این‌با فقط بشوم تماشاگر متخصص. من اگر کلر بخوام برای تماشاگر غیرمتخصص حرف بزنم، خب خیلی راحت هستم. می‌گویم آقا من دارم کلا رو حرف می‌زنم؛ چون تماشاگرم غیرمتخصص است. می‌خواستم نشان دهم که کسی که این‌قدر گرایش به زنان ندارد، احتمالاً ممکن است مقداری گرایش‌های همجنس‌خواهانه داشته باشد؛ ولی نمی‌توانستم در تاتنر روی این مقوله خیلی مانور دهم. پس چه کار کنم؟ یک دیالوگ می‌گذارم. می‌گویم من عاشق اشعار شکسپیر و البوت هستم. همیشه دوست دارم به اشعار اسکار وایلد گوش دهم. وقتی که دارم موسیقی دریاچه اولد چایکوفسکی را می‌شنوم و بعد این آدم در مقابلش می‌گوید مراقب این رو نفر آخری آدم در مقابلش می‌گوید مراقب این رو نفر آخری باش که برایت حرف درنیاورند، می‌گوید پسرعمو اجازه بده گاهی اوقات نهاد زانه وجودت بیرون بزند و شیظنت کنی. می‌خواهم بگویم خیلی کار سختی است؛ اما من هفدم از ابتدا این بوده؛ گفتم تاتنری را کارکنم که بخشی از تماشاگر متخصص و بخشی از تماشاگر غیرمتخصص را راضی کنم. مطمئناً بخشی را راضی می‌کنم از دو طرف و بخش‌هایی از دو طرف را راضی نمی‌کنم. من قرار نیست صددرصد تماشاگران را یا ۹۰ درصد تماشاگران را راضی نگه دارم؛ اما یک مورد حالا به چیزی بالای ۳۰ تا ۴۰ تا شعار نرسیده‌ایم در تمام نمایش‌نامه‌ها ۵۰، ۵۰ تا شعار اساسی خیلی خوب است.